

# حکمتیست ۱۶۵

۱۹ ژوئن ۲۰۱۷ - ۲۹ خرداد ۱۳۹۶  
دوشنبه ها منتشر میشود

## داستان دو کنزینگتون!

فواد عبداللہی

چهارشنبه ۱۴ ژوئن برج گرنفل، در محله "کنزینگتون و چلسی" همراه با بخش زیادی از ساکنین اش در شعله های آتش، خاکستر شد. یک فاجعه انسانی در تاریخ صد ساله اخیر انگلیس! از ۶۰۰ نفر از ساکنین برج تا بحال حدود ۱۰۰ نفر جان سالم بدر برده اند و سرنوشت نزدیک به ۵۰۰ نفر نامعلوم است. دهها و شاید صدها نفر در مقابل چشمان ناباور و گریان دوستان و همسایگان شان طعمه آتش شدند. شاهدان، از مادرانی که فرزندان خود را از طبقه ۲۰ به امید مفری برای نجات از دست حریق به بیرون پنجره ها پرت کرده اند، از زنان و مردان مسنی که توان فرار نداشته و تصاویر عاجزشان پشت پنجره ها در میان آتش و دود محو شده، از فریادهای خفه شده زنان و مردان در محاصره آتش میگویند، و دولت هنوز حاضر نیست آمار دقیق کشته شدگان را اعلام کند. با بیشمری نه از صدها قربانی که از "دهها" قربانی و "تعدادی کم شده" میگویند.

یکسال تمام است که ساکنین ساختمان، شرایط ناامن را مرتبا به مالک ساختمان که شورا و کارتل کنزینگتون و یکی از ثروتمندترین حومه های لندن است، گوشزد کرده اند و با تلخی بی پاسخ مانده اند؛ در نوامبر سال گذشته سازمان مدیریت و نظام مهندسی ساختمان هشدار داده بود که ایمنی ساختمان در خطر است و در صورت عدم رسیدگی سریع به حال آن، یک "تله مرگ" و رویداد فاجعه بار در انتظار خواهد بود. ... صفحه ۲



## ۳۰ خرداد ۶۰؛ ۲۰ سال گذشت! گفتگو با منصور حکمت

و مهره های "اصلاح طلبی" و اعتدالیون امروز صحنه سیاست در ایرانند؛ به این لیست ننکین صدها جنایتکار دیگر را نیز باید اضافه کرد که امروز در کابینه روحانی اند، در مجلس لم داده اند، در سپاه و ارتش اند، بازجو - ژورنالیست و کارآفرین شده اند. و این تازه همه داستان نیست. اینها یادوهایی هم داشتند که در مقطع ۳۰ خرداد ۶۰، کمونیستها، رهبران اعتصابات کارگری و فعالین سیاسی را به سپاه و ساوا ما لو میدادند و امروز زور میزنند که آن سابقه "درخشان" شان را از اذهان جامعه پاک کنند.

\*\*\*

رادیو انترناسیونال: اجازه بدهید با یک نقل قول از مقاله "تاریخ شکست نخوردگان" که در سال ۱۳۷۵ بچاپ رسید، شروع کنیم. شما در پایان این مقاله نوشته اید:

"بالاخره، انقلاب ۵۷ مثل اکثر انقلابات، نهایتا نه با فریب و صحنه سازی، بلکه با سرکوبی خونین به شکست کشیده شد. فاصله ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۶۰ تمام آن فرصتی بود که اسلام و حرکت اسلامی با همه این سرمایه گذارها و تلاشها توانست برای موکلین مستاصل رژیم شاه بخرد. و البته از این بیشتر نیاز نداشتند. در تاریخ

این گفتگو با منصور حکمت بمناسبت ۳۰ خرداد ۶۰ برای اولین بار توسط رادیو انترناسیونال در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۷۹ ضبط شده است؛ ۳۰ خرداد ۶۰، مقطع تشبیت جمهوری اسلامی، سرآغاز کودتای خونین این حکومت علیه انقلاب ۵۷ و مردمی بود که این انقلاب را ممکن کردند. بدون یک نسل کشی تمام عیار و برنامه ریزی شده در این مقطع تاریخی، جمهوری اسلامی امروز موجود نبود. از این دوره مشخص به بعد بیش از صدهزار انسان را به جرم آزادیخواهی و مساوات طلبی، به جرم مخالفت و تسلیم نشدن به قوانین ارتجاع اسلامی، به جرم اعتصاب برای بهبود شرایط زندگی، به جرم دفاع از تداوم انقلاب و مبارزه برای رفاه، با قساوت به جوخه های اعدام سپردند و بیش از سه دهه فقر و فلاکت و بی حقوقی را به میلیونها انسان تحمیل کردند.

رفسنجانی ها و خامنه ای ها در کنار نبوی ها و محتشمی ها و گنجی ها، لاجوردی ها و صفوی ها در جوار محسن رضایی ها و خلخالی ها و حجابیان ها، گیلانی ها و ری شهری ها در کنار خاتمی ها و موسوی ها و روحانی ها، همه زیر بیرق خمینی، یکی از عظیم ترین کشتارهای تاریخ بشری را سازمان دادند. نصف این صف، شخصیتها

واقعی ایران، ۳۰ خرداد به ۱۷ شهریور میچسبد و حلقه بعدی آن است.

این نوشته شما کاملا با تصور عمومی از انقلاب ۵۷ متفاوت است. در تصور عمومی جمهوری اسلامی حاصل انقلاب ۵۷ است. ولی شما جمهوری اسلامی را به رژیم سلطنت و ۱۷ شهریور را که سرکوب خونین جنبش انقلابی مردم توسط رژیم شاه بود را به ۳۰ خرداد وصل کرده اید و این دو تاریخ را دو مقطع از سرکوب انقلاب نامیدید. چرا؟

منصور حکمت: بنظر من هر انسان بیطرفی که به آن تاریخ نگاه کند (و من توصیه میکنم که بخصوص کسانی که خودشان تجربه زنده ای از آن دوران ندارند، حتما آن تاریخ را بازبینی کنند) میبیند که ماجرا چنین بود که مردم علیه استبداد سلطنتی با پلیس مخفی اش، با زندانهایش، با شکنجههایش بپاخواستند. در آن جامعه آزادی بیان وجود نداشت، آزادی مطبوعات وجود نداشت، آزادی تشکل و فعالیت اتحادیه کارگری وجود نداشت، آزادی فعالیتهای سوسیالیستی وجود نداشت، آزادی هیچگونه فعالیت سیاسی وجود نداشت. یک حکومت مستبد، فردی، متکی به ارتش، پلیس و پلیس مخفی بود. جامعه ای بود دستخوش بیشترین نابرابری اقتصادی، فقر عظیم در کنار ثروتهای انبوه. مردم علیه اینها بپا خاستند، برای برابری، برای آزادی از چنگال اختناق سیاسی و استثمار اقتصادی. این به انقلاب ۵۷ معروف شد. ص ۳

# آزادی برابری حکومت کارگری

داستان دو کنزینگتون...

سازمان نظارت بر خطر حریق تایید کرده است که در ساختمان نه تنها سیستم اطفای حریق و پله های اضطراری و حتی آژیر حریق نیز نصب نشده بود بلکه جنس روکش ساختمان نیز که به تازگی جهت پنهان کردن ظاهر ناامن و مخروبه آن از دید خریداران خریبول مسکن و جذب ساکنین ثروتمند در این حومه نصب شده، از نوعی پلی اتیلین قابل اشتعال تهیه شده بود! قربانیان این فاجعه مانند همیشه، شهروندان کم درآمد و زنان و کودکان و تهیدستان بودند. شهروندانی که چند سال است در مقابل پاکسازی طبقاتی محله کنزینگتون از طرف دولت دست راستی و محافظه کار حاکم و شوروی دست راستی محل مقاومت کردند، نهایتاً در جهنمی که بورژوازی هار بریتانیا خلق کرده، خاکستر شدند.

بنا به گزارشی که سال ۲۰۱۱ انتشار یافته است، سه چهارم منازل مسکونی مستعمل تحت نظارت دولت (هاوزینگ اسوسیشین) که اساساً طبقه کارگر و تهیدستان شهری در آنها سکونت دارند، بالفعل در خطر آتش سوزی اند. این خطر اگر تا دیروز توسط

امکانات رایگان و نظارت مستقیم بخش دولتی قابل دفع و پیشگیری بود اما امروز با قطع بخش اعظم خدمات رفاهی و امکانات و ایمنی های رایگان اجتماعی، با تحمیل سیاست خصوصی سازی ها و ریاضت اقتصادی کمرشکن از جانب دولت دست راستی و محافظه کار بریتانیا به کل جامعه و مشخصاً به زندگی قشر محروم و بی بضاعت، به مراتب تشدید یافته است.

پنج دقیقه پیاده روی با دور شدن از برج سوخته شده "گرنفل"، کافی است که هر رهگذری را با دو جهان متفاوت و با دو کنزینگتون متفاوت مواجه کند. در کنزینگتون اول، به خودروهای سوپر لوکس چون جگوارها، فراری ها، لامبورگینی ها و مازراتی هایی برمیخوریم که گوشه خیابان پارک شده اند. خانه هایی که از دایره تعریف منزل خارج اند؛ املاک این منطقه توسط دروازه های فلزی از کنزینگتون دوم جدا شده اند. متوسط قیمت یک مسکن معمولی در اولی، ارزش کل برج "گرنفل" را دارد. یک شکاف عظیم طبقاتی بین غنی و فقیر! در دومی، ساختمانها "مجهز" به نشء، رطوبت، سوسک و موش است. در اولی مجهز

به تمام امکانات رفاهی و ایمنی! این تراژدی در ثروتمندترین محله اروپا رخ داد، محله ای که به تنهایی تناقض زندگی دو قطب سوپر ثروتمندان و مردم فقیر را لخت و عریان به نمایش میگذارد. جنوب کنزینگتون ویژه میلیاردها و ساختمانهای لوکس آنان است و شمال آن با حلبی آباهای "مدرن" و امروزی، با برج هایی چون گرنفل، ویژه مردم زحمتکش "آراسته" شده است. جایی که تحت نظارت تام و تمام حزب و شوروی محافظه کار محل، قرار دارد.

فاجعه گرنفیل بشکه باروت خشم چندین ساله مردمی که زیر سیاستهای اولترا راست ریاضت اقتصادی دولت محافظه کار انگلیس، از قطع خدمات اجتماعی، قطع خدمات درمانی، از عمیق شدن شکاف طبقاتی در انگلیس و به تباهی کشیده شدن زندگی میلیونها شهروند، جامعه را به غلبان انداخت. اعتراضات متعدد علیه شهرداری بعنوان مسئول مستقیم این قتل عام، علیه بی بی سی بعنوان میدیای رسمی و دستگاه دروغ پراکنی، علیه دولت دست راستی "ترزا می" شکل گرفت. مردم خشمگین و معترض به حق، نخست وزیر محافظه کار انگلستان

که تحت فشار افکار عمومی ناچاراً برای دیدار و گفتگو با ساکنان خانه های اطراف این برج به محل حادثه رفته بود را، با شعار "دست شما به خون آغشته است"، "ترسو"، "ما خواستار عدالت و برخورد با عاملان و مقصران هستیم"، فراری دادند. آتش سوزی مهیب و زنده زنده سوختن دلخراش دهها نفر، کودک و بزرگسال از مردم بی دفاع، تراژدیی که میلیونها نفر را از طریق میدیای صوتی و تصویری شاهدان زنده و شریک درد و آلام قربانیان و بازماندگان کرد، به بحرانی سیاسی برای هیئت حاکمه بریتانیا و بخصوص خانم رئیس جمهور، تبدیل شده است. تراژدی برج گرنفل، تنها نمونه از این قربانگاه ها که نام مسکن و محل کار به خود گرفته است، نیست. این تراژدی ها، آتش سوزی و ریزش محل های کار و زندگی مردم، بخصوص در جوامع عقب مانده که بی حقوقی شهروندان قاعده است، هر روز از مردم محروم قربانی میگیرد. آمار این حوادث در جهان عقب مانده، عظیم است.

آنچه که تراژدی برج گرنفل را برجسته و متمایز کرده است، روی دادن این کشتار جمعی، در یکی از ثروتمند

ترین، و گران ترین مناطق جهان و بخصوص جهان متمدن در غرب است. آنچه که این تراژدی را برجسته و آن را یک فاکتور در بحران سیاسی در بریتانیا تبدیل کرده است، روی دادن این فاجعه در قلب شهر و محله ثروتمندان جهان و در قلب فقیر ترین محل های مسکونی بریتانیا است. مردم تکرار داستان دو شهر دیکنز را بیاد می آورند که کینزینگتن شمالی، هم شهر ثروت بود و خوش بختی، هم فقر و نکبت بعد از سه قرن! مردم بریتانیا، با حمایت بی دریغ شان از قربانیان این کشتار جمعی و با اعتراض محکم شان تاکنون نشان داده اند که از طبقه حاکم و نمایندگانش در قدرت، انسان تر و بشر دوست تر هستند. فاجعه گرنفل، "سهیل انگاری" جنایی طبقه حاکم و دولت دست راستی آنها بود؛ یکبار دیگر سیاهی و کثافت سیستمی که اساس آن را سودآوری و استثمار اکثریت جامعه شکل داده است، سیستمی که در آن ارزش جان انسانها به قطر کیف پولشان است را آشکارا در مقابل چشم همگان قرار داد و سوت نبردی تمام عیار را به صدا در آورده است: نبرد مردم محروم بریتانیا علیه بورژوازی دست راستی حاکم!

زنده باد سوسیالیسم!

مرکب بر جمهوری اسلامی!

## ۳۰ خرداد ۶۰ ...

وقتی معلوم شد که رژیم شاه از سرکوب این جنبش ناتوان است، جنبش اسلامی که بعنوان یک جریان مرتجع، علیه مدنیست، علیه مدرنیسم اجتماعی، علیه حقوق زنان، علیه رشد، یک جنبش عقب مانده ارتجاعی، از قدیم در گوشه‌های از جامعه ایران بود، پر و بال می‌گیرد. یکی از شخصیت‌های این جنبش، یعنی خمینی، که در عراق تبعید بود را برمی‌دارند و به پاریس می‌برند و زیر نورافکن می‌گذارند. از آن وقت رسانه‌ها و دولتهای غربی و سیعاً جریان اسلامی را بعنوان آلت‌رناتیوی که می‌تواند و باید جای حکومت شاه بنشیند تبلیغ می‌کنند. بالاخره ژنرال هويزر از طرف دولت آمریکا می‌آید با ارتش صحبت می‌کند و وفاداری ارتش را به خمینی می‌گیرد. بخش بزرگی از اپوزیسیون ملی و سنتی آن موقع، جبهه ملی و حزب توده و غیره به جریان اسلامی اعلام وفاداری می‌کنند و جریان اسلامی به این ترتیب به صدر مبارزه علیه سلطنت رانده می‌شود. مردم بر خلاف میل جریان اسلامی قیام می‌کنند، قیام ۲۲ بهمن، و بالاخره ارتش شاه را در یک رو در رویی نظامی شکست می‌دهند. اما حاصل این روند پیدایش یک حکومتی است تحت رهبری و کنترل جریان اسلامی. منتهی آن دو سال و نیمی که از ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ می‌گذرد، به معنی

اخص کلمه هنوز دوره حکومت جمهوری اسلامی نیست... یک دوره نسبتاً باز فعالیت سیاسی است که دولت زورش نمی‌رسد وسیعاً سرکوب کند، هر چند چماقداری هست، چاقو کشی هست، اسلام‌گیری هست. خلخال همان موقع برای رژیم جلائی می‌کند، با این وجود رژیم این قدرت را ندارد که جنبش همچنان رو به اعتلای مردم را به آن شدت سرکوب و خنثی کند. احزاب سیاسی از همه جا سر درمی‌آورند، کتابهای مارکس و لنین همه جا بفروش می‌رسد، سازمانهای کمونیستی روزنامه منتشر می‌کنند، شوراها کارگری بوجود می‌آیند، سازمانهای مختلف زنان بوجود می‌آیند، موج اعتراضی بالا می‌گیرد. تا اینکه در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ که یک کودتای خونین ضد انقلابی - اسلامی صورت می‌گیرد. هجوم می‌آورند و روزی ۳۰۰ نفر، ۵۰۰ نفر را در اوین و سراسر کشور اعدام می‌کنند، روزنامه‌ها را می‌بندند و مخالفینشان را تار و مار می‌کنند. این آن پدیده‌ای است که باعث شد جمهوری اسلامی امروز وجود داشته باشد. مقطع پیدایش و تثبیت جمهوری اسلامی، ۳۰ خرداد ۶۰ است، نه ۲۲ بهمن. ۲۲ بهمن انقلاب مردم است ولی از ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ (که روز تیراندازی ارتش شاه به مردم و کشتار در میدان ژاله بود) تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ فاصله‌ای است که در آن نیروها و دولتهای دست راستی سعی کردند جلوی انقلاب مردم را

بگیرند. و بالاخره ۳۰ خرداد مقطعی است که این سرکوب صورت می‌گیرد. خوب است یادآوری کنم که اعدام‌های حکومت اسلامی اساساً از روی لیست کسانی بود که در رژیم شاه به زندان افتاده بودند. کسی که در رژیم شاه دو ماه حبس گرفته بود در حکومت اسلامی اعدام شد. همان کسانی را زدند و کشتند که رژیم شاه می‌خواست بزند و بکشد و نمی‌توانست... **رادیو انترناسیونال: یعنی جمهوری اسلامی کار سرکوب انقلاب را که شاه از پس آن برنیامد، تمام کرد و در واقع از مردمی که علیه رژیم شاه انقلاب کرده بودند انتقام گرفت. ولی چطور توانست اینکار را انجام دهد؟ چون تا همان دیروز ۳۰ خرداد روزنامه‌های چپی بودند، تظاهرات انجام می‌شد، و علیرغم دستگیریه‌ها و جنگ و جدال با چماق‌دارها، آزادی وجود داشت. ۳۰ خرداد چه ویژگی داشت که حکومت اسلامی توانست خود را تحکیم کند و جنبش انقلابی دیگر نتوانست سر بلند کند؟** منصور حکمت: این یک کودتای خشن بود و بر مبنای اعدام و کشتار وسیع پیروز شد. مثل امروز نبود که ۱۶ تا روزنامه دوستان خودشان را ببندند و طرف بروی خود را به دادگاه معرفی کند و هنوز آقای فلانی خطابش کنند. ریختند در خیابان و هر کسی که بنظرشان قیافه‌اش مثل مسلمین نبود را گرفتند، گفتند این یکی در جیبش فلفل و

نمک داشته می‌خواست بریزد به چشم سپاه و کمیته‌چی‌ها. کسی شعری گفته بود، کسی که معلوم بود سوسیالیست است، کسی که معلوم بود مدافع حقوق زن است، کسی که بی حجاب راه می‌رفت، کسی که از ظاهرش فکر می‌کردند چپی است، می‌گرفتند می‌بردند همان شب می‌کشتند. آمار و ارقام و مدارک و شهود این جنایات به وفور وجود دارند. روزی خواهد رسید که مردم ایران و جهان می‌نشینند و محاکمه عوامل این جنایات را تماشا می‌کنند. در آن روز دنیا برای صدها هزار قربانی جنایاتی که در ۳۰ خرداد ۶۰ و بعد بطور مداوم و سیستماتیک در سالهای بعد و بویژه سال ۱۳۶۷ در ایران شده است، اشک خواهد ریخت. این از جنایات عظیم قرن بیستم بود. قابل مقایسه است با آلمان نازی، قابل مقایسه است با کشت و کشتار در اندونزی، قابل مقایسه است با نسل‌کشی در رواندا، به مراتب وحشتناکتر از وقایعی است که در شیلی اتفاق افتاد. یکی از فجایع مهم و تراژدی‌های مهم انسانی قرن بیستم است. زدند، سرکوب کردند، کشتند، در گورهای بدون نام و نشان دفن کردند، آدم‌های بسیار بسیار زیادی را، نازنین‌ترین و پرشورترین و آزادیخواه‌ترین انسانها را، بقتل رساندند تا سر کار بمانند.

**رادیو انترناسیونال: رهبران جمهوری اسلامی که الان بجان هم افتاده‌اند، در آن موقع، همه**

با هم در این سرکوب شریک بودند، منظوم جناح راست و دوم خرداد است که چند تا از دوی خردادیها را اسم ببرم... بهزاد نبوی آن موقع سخنگوی دولت بود و الان از رهبران جبهه دوی خرداد است، جغاریان از سازمان دهندگان سازمان مخوف اطلاعات بود و خود خاتمی در دولت بود. چطور شد که اینها یکپارچه از سرکوب ۳۰ خرداد بیرون آمدند و الان بجان هم افتاده‌اند؟ **منصور حکمت: جناح‌بندی همان موقع در جمهوری اسلامی وجود داشت ولی همین جناح‌بندی که الان می‌بینیم نبود. بطور مثال مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی و خط امامی‌ها در صف مقدم حکومت بودند. صفت‌بندی‌ها طور دیگری بود. نهضت آزادی که الان بخشی از جبهه دوی خرداد است، خود اولین قربانی خط امامی‌هایی بود که خود آنها هم الان بخشی از جنبش دوی خرداد هستند. دولت آنموقع دست این خط امامی‌ها بود. منظوم کابینه است. همانطور که گفتید، بهزاد نبوی سخنگوی دولت رجایی بود. این پدیده دوی خرداد که بعداً بوجود آمده درگیرنده بسیاری از عناصر و محافلی است که در آن موقع سردمدار سرکوب بودند. خیلی از اینها که الان شاگرد ولتر شده‌اند و دموکرات شده‌اند و بخودشان می‌گویند روزنامه نگار، پاسدار و بازجو و شکنجه گر و مسئول اعدام مردم بودند. ...**

زنده باد هویت انسانی!

نه قومی! نه مذهبی!

۳۰ خرداد ۶۰ ...

در نتیجه این تجربه مشترک هر دو جناح است. دوم خرداد همانقدر در سرکوب ۳۰ خرداد سهیم است و همانقدر اصل و نسبش به ۳۰ خرداد میرسد که امثال لاجوردی و گیلانی و خمینی و خامنه‌ای. این دولت اینها بود. خمینی، که اسمش باید بعنوان یک مرتجع جلاد و جنایتکار علیه بشریت در سینه تاریخ ثبت بشود، در رأس این حرکت بود و کل این جماعت دنبالش سینه میزدند.

فکر میکنم که خیلی مهم است مردم ایران آن تاریخ را ورق بزنند، این آدمها را در این بیست سال مرور کنند، و بخصوص ماهیت اختلافات امروز اینها را بشناسند.

در مقطع ۳۰ خرداد اینها با هم اختلافی بر سر این نداشتند که حکومت اسلام را با کشت و کشتار علیه آزادیخواهی مردم سر پا نگهدارند. اینکار را کردند. الان هم، تحت شرایط متفاوتی تلاششان همین است. می‌خواهند حکومت اسلام را در مقابل آزادیخواهی مردم سر پا نگاه دارند.

**رادپو انترناسیونال:** آیا میشود گفت که به این ترتیب دوم خردادها از سیاست خودشان در ۳۰ خرداد پشیمان هستند و فکر میکنند باید طور دیگری عمل میکردند؟

**منصور حکمت:** ابد! دوم خردادها الان خودشان با افتخار به شما خواهند گفت که همان ۳۰ خردادها هستند. از ۳۰ خرداد ابراز پشیمانی نمیکنند، البته بعدها در دادگاههایشان خواهند کرد، ولی الان نمیکنند. الان کاری نمیکنند که از "خودیت"

خودشان کم کنند. ۳۰ خرداد نهایتاً همان شاخصی است که خودی و غیرخودی را تعریف میکند. تعریف خودی کسی است که از "نظام" در مقابل مخالف دفاع کرده است و ۳۰ خرداد مهمترین مقطع این پدیده است. ۳۰ خرداد مقطع تولد جمهوری اسلامی است. اگر کسی از این جماعت علیه ۳۰ خرداد بایستد دارد از جرگه خودی‌ها یا بیرون میگردد.

بنظر من دیر یا زود، و خیلی زودتر از زمانی که سران حکومت فکر میکنند، محاکمات آزاد مردم برای رسیدگی به جرائم ضد بشری اینها شروع خواهد شد. اینها کسانی نیستند که بتوانند پولهایشان را بردارند و بروند لس‌آنجلس. سر و کار بسیاری از اینها دیر یا زود به محکمه‌های مردم میافتد. یکی از قلمروهایی که باید در این دادگاهها به آن پرداخته شود، ماجرای ۳۰ خرداد است و اینکه هر کدام از این افراد در مورد آن تاریخ چه میدانند، در آن تاریخ چه نقشی داشته، و چه چیزی را میتواند علنی و افشا کند و از درد آن فاجعه تاریخی برای جامعه کم کند.

**رادپو انترناسیونال:** حزب کمونیست کارگری یک کمپین افشای واقعه ۳۰ خرداد و گرامیداشت جانبختگان ۳۰ خرداد سازمان داده است. هدف از این کمپین چیست؟

**منصور حکمت:** فکر میکنم

۶۰-۷۰ درصد مردم کسانی هستند که ۳۰ خرداد را یادشان نیست. ولی این مقطع مهمی در پیدایش جمهوری اسلامی است. ما میخواهیم این را به نسل امروز در ایران و جهان یادآوری کنیم که جمهوری اسلامی که امروز سر کار است محصول یک جنایت بزرگ ضد بشری است. این اولاً باید بخاطر بیاید، ثبت باشد، گفته شده باشد، افشا بشود و فراموش نشود.

ثانیاً این آدمها هنوز در صحنه هستند. همان آدمهایی که ۳۰ خرداد ۶۰ به بعد آن قتل و جنایت را سازمان دادند هنوز سیاستمداران آن کشورند. وکیل مجلس‌اند، در کابینه‌اند، رئیس قوه قضائیه‌اند، رهبرند، رئیس ارتش‌اند، سران سپاه پاسداران‌اند. نبرد با اینها ادامه دارد. پرونده اینها نزد مردم مفتوح است، پرونده عاملین جنایت ۳۰ خرداد. اینهم یکی از عرصه‌های مبارزه علیه حکومت اسلامی، علیه بنیادهایش، علیه شخصیت‌هایش از خمینی و بهشتی، تا خاتمی و خامنه‌ای و رفسنجانی و گیلانی، و همه کسانی است که در این روند نقش داشته‌اند و این بخشی از جدال ما با جمهوری اسلامی است.

به نقل از انترناسیونال هفتگی شماره ۵۸  
۲۵ خرداد ۱۳۸۰ (۱۵ ژوئن ۲۰۰۱)



سایت آرشیو  
مجموعه آثار  
منصور حکمت

<http://hekmat.public-archive.net/>

**نشریه هفتک**

**حزب حکمتیست (خارجی)**

[www.hekmatist.com](http://www.hekmatist.com)

سردبیر: فواد عبداللهی

[fuaduk@gmail.com](mailto:fuaduk@gmail.com)

تلگرام حزب

[@HekmatistXateRasmi](https://t.me/HekmatistXateRasmi)

**تماس با حزب**

دبیرخانه حزب

[hekmatistparty@gmail.com](mailto:hekmatistparty@gmail.com)

دبیر کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

[Khaled.hajim@gmail.com](mailto:Khaled.hajim@gmail.com)

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

[azar.moda@gmail.com](mailto:azar.moda@gmail.com)

مسول تشکیلات خارج کشور حزب: امان کفا

[aman.kafa@gmail.com](mailto:aman.kafa@gmail.com)

مسول دفتر کردستان حزب: مظفر محمدی

[mozafar.mohamadi@gmail.com](mailto:mozafar.mohamadi@gmail.com)

زنده باد انقلاب کارگری!